

حماسه سیاهکل چگونه آغاز شد؟



تحلیلی از یک سال جنگ چریکی در شهر و کوه^۱ حمید اشرف

مقدمه

بیش از یک سال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می‌گذرد. برای کسانی که در مبارزه شرکت دارند و برای دیگران، هنوز بسیاری از مسائل مربوط به این دوره روشن نشده است. در این جزوه کوشش می‌شود که مسائل مربوط به یک سال مبارزه روشن شود و از تجارب جنبش تحلیلی صورت گیرد.

در شرایطی که گروه‌های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هرگونه حرکت سازنده بازداشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون باخسونت تمام متوقف می‌گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده‌ها و حتی روشنفکران سنگینی بازدارنده‌ای به وجود آورده بود «گروه جنگل» فعالیت خود را آغاز کرد. ما عملاً به این نتیجه رسیده بودیم که در اوائل کار ایجاد هر نوع سازمان وسیع و گسترده به منظور بسیج توده‌ها، به علت کنترل شدید پلیس مقدور نیست. لذا به تئوری کار گروهی معتقد شده بودیم. هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد برخوردهای مسلحانه، ضربه زدن به دشمن به منظور درهم شکستن اتمسفر خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی «مبارزه مسلحانه» به خلق میهن‌مان بود.

گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید (این سه تن بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد و در زمستان ۴۶ این گروه

ضربه شدیدی خورد و رهبران اصلی آن دستگیر شدند. عده‌ای از کادرها فرصت‌طلبانه از جنبش کناره‌گیری کردند و تنها دو تن از وفاداران توانستند از کشور خارج شوند و به جنبش ضدامپریالیستی-ضدصهیونیستی فلسطین بپیوندند. هدف این دو تن آن بود که پس از کسب تجارب نظامی به میهن باز گردند.

تنها سه نفر که فعالیت‌شان برای پلیس افشا نشده بود در ایران باقی ماندند تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست خورده سازمان دهند. بر اساس فعالیت‌های مقدماتی این سه تن، ۳۲ نفر از معتقدان راه «قهرآمیز» در یک گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی کردند. کادرها در این زمان دارای زندگی علنی بودند و همواره به طور کامل در معرض خطر قرار داشتند. به هر حال، این گروه که بعدها به «گروه جنگل» معروف شد در پاییز سال ۴۷ با هشت کادر سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پاییز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر افزایش یافت.

فعالیت‌های تدارکاتی از قبیل خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی، تهیه نقشه مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه‌های شناسایی سیستماتیک نواحی کوهستانی، و ایجاد بایگانی اطلاعاتی تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این هنگام بود که یکی از وفاداران خارج شده از کشور به ایران بازگشت. این رفیق، «علی‌اکبر صفائی فراهانی» بود که پس از خروج از ایران مدت‌ها در زندان‌های کشورهای عربی به‌سر برده بود و سپس به جبهه «الفتح» پیوست و به خاطر فداکاری و شایستگی به فرماندهی جبهه شمالی «الفتح» رسیده بود و در آن سازمان به «ابوعباس» شهرت داشت. او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه به ایران بازگشته بود. هدف او جمع‌آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستایی بود. هنگامی که به ایران رسید علیرغم تصوراتش با گروه آماده‌ای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که او برای اجرای برنامه‌اش به آن‌ها نیازمند بود در اختیار داشت.

پس از مواجه شدن با شرایط امیدوارکننده گروه، او به فلسطین بازگشت تا به یاری امکانات نهضت فلسطین مقداری ملزومات جنگی فراهم کند. و برای تجهیز گروه به ایران بیاورد. در بهار سال ۴۹ این کار صورت گرفت و رفیق صفائی به اتفاق یکی دیگر از «وفاداران خارج شده» به ایران بازگشتند. بازگشت آن‌ها به خوبی می‌توانست

^۱ - این مقاله به سال ۱۳۵۰، یک سال پس از رستاخیز سیاهکل نوشته شده است. حمید اشرف - یکی از یاران گروه جنگل - یک سال پس از رستاخیز سیاهکل آن را در تحلیل شکست این حرکت نوشته است.

هدف عملیات را تبلیغ مسلحانه و تغییر اتمسفر سیاسی در سطح کشور قرار دهد. به طور خلاصه اولین هدف استراتژیک، تغییر اتمسفر سیاسی کشور و طرح عملی مبارزه مسلحانه برای گروه‌های سیاسی و پایان دادن به جدال چندین ساله بر سر این موضوع بود.

این کار می‌بایست توسط گروه زبده با تحرک عالی صورت می‌گرفت که ضربات کوچک ولی پر سر و صدا را رد می‌کرد و مطلقاً از درگیری با نیروهای دشمن اجتناب می‌ورزید.

کلاً تدارک لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان، در عمل، با تکیه به فداکاری و ایمان انقلابی خود برای این کار آماده شده بودند. مسائل مهمی از قبیل آشنایی و خو گرفتن با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی، تهیه آذوقه، تهیه ملزومات انفرادی و جمعی و ... به تدریج حل می‌شد.

این‌ها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان بود که به خوبی حل می‌شد. ولی گروه جنگل با مسائل دیگری نیز روبرو بود. لازم تشخیص داده می‌شد که همزمان با عملیات کوهستان، در شهرستان‌های شمالی و مرکز عملیات، تبلیغ مسلحانه آغاز شود. حتی گفت‌وگو از تقدم آغاز عملیات در شهر می‌رفت. ولی گروه جنگل با امکانات و انرژی محدودی که در اختیار داشت نمی‌توانست در هر دو زمینه مسائل را به طور یکسان حل کند، بالاخص این که کادرهای شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه‌ای از یکی دو تن تجاوز نمی‌کردند. دیگر این که برنامه‌هایی مطرح بود که انرژی بیشتری طلب می‌کرد. در این زمان لزوم ارتباطگیری با گروه‌های واقعاً انقلابی الزامی بود. بنابر این به تماس ابتدائی امان با گروه رفیق احمدزاده شکل منظمی دادیم. ارتباط دو گروه بنا به ملاحظات امنیتی و ضداطلاعاتی بسیار محتاطانه صورت می‌گرفت و بیش‌تر بر سر مسائل تئوریک انقلاب ایران بحث می‌شد.

گروه رفیق احمدزاده متکی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل، پیشنهاد سازماندهی جنگ چریکی شهری را می‌داد و معتقد بود که جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس کار در روستا، متکی به مبارزه دور گرفته در شهر، آغاز گردد. و در این مرحله، مبارزه، به طور عمده از شهر به روستا منتقل شود. ولی گروه جنگل پیشنهاد آغاز مبارزه هم‌زمان در شهر و روستا را می‌داد.

گروه را مسلح کند. از این به بعد کارهای ابتدائی تدارکاتی برای اجرای برنامه منطقه‌شناسی کوهستان به طور جدی آغاز شد. به منظور حل مسائل مالی یکی از شعبات بانک ملی ایران (شعبه وزرا) مصادره گردید و مبلغ ۱۶۰ هزار تومان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت.

به توسط رفقای که در شمال داشتیم یک سیستم آذوقه‌رسانی و ارتباطی را سازمان دادیم. در شهریور ۴۹ همه چیز برای حرکت آماده بود: نقشه، سلاح کمری، مسلسل، مهمات، مواد منفجره، تجهیزات انفرادی و جمعی، سیستم ارتباطی و ...

۱

از دره «مکار» تا «سیاهکل»

در تاریخ ۱۵ شهریور ۴۹، دسته شش نفری پیشگامان کوهستان از دره «مکار» در نزدیکی «چالوس» حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد. قرارهای ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که اکیپ، هنگام عبور از مناطقی که در کوهپایه‌های آن رفقای بومی سکنی داشتند با شهر تماس برقرار کند.

اجرای حرکت در امتداد نواحی مرتفع جنگلی گیلان و مازندران از غرب به شرق و [هدف آن] شناسایی منطقه از نظر جغرافیایی و نظامی [بود]. قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شناسایی ابتدائی - که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می‌داد- عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات می‌بایست به صورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع می‌شد، و افراد موظف بودند بدون درنگ منطقه را ترک گویند تا از عکس‌العمل احتمالی دشمن مصون بمانند زیرا واضح بود که بلافاصله پس از اولین عمل چریکی، روستاییان که هنوز درک روشنی از دسته چریکی ندارند واکنش موافقی نشان نخواهند داد، بلکه تداوم عملیات نظامی است که می‌تواند به تدریج روستاییان یک منطقه را تحت تأثیر قرار دهد و آن‌ها را به حمایت معنوی و سپس به حمایت مادی وادارد.

ما با آگاهی به این دو موضوع -یعنی عکس‌العمل نظامی دستگاه و عدم امکان حمایت مادی سریع روستاییان- معین کرده بودیم که گروه بلافاصله پس از ضربه از منطقه عملیات خارج شود و مدتی بعد، در منطقه‌ای دورتر، در جایی که دشمن انتظار ندارد، ضربه بعدی را وارد آورد و کلاً

۱ - امکان بروز خطر ناشی از طولانی شدن مدت شناسایی و احتمال برخورد نادرخواه با قوای ژاندارمری.

۲ - پایین آمدن روحیه کادرهای کوه، ناشی از انتظار نامحدود.

بنابر این دلایل، فرماندهی کوه صلاح را در آغاز نبرد می‌دید. بالاخص این که بر اثر طولانی شدن مباحثات در شهر نسبت به ثمر بخشی عملی و سریع این مباحثات بی‌اعتماد شده بود. به هر حال کادرهای شهری گروه جنگل از فرماندهی کوه یک مهلت دو ماهه خواستند تا به سازماندهی افراد و آماده ساختن آن‌ها برای پیوستن به دسته کوهستان بپردازند. ولی با توجه به وضع غیرحرفه‌ای کادرهای گروه احمدزاده و پخش بودن آن‌ها در شهرستان‌ها و این که هنوز تمامی افراد گروه احمدزاده نسبت به توافق دو گروه توجیه نشده بودند و هنوز در داخل گروه مباحثات ادامه داشت، کارها طبق برنامه پیش نرفت؛ به طوری که مهلت دو ماه به پایان رسید در حالی که هنوز اقدامات ما به نتایج عملی نرسیده بود؛ گرچه انتظار می‌رفت که به زودی نتیجه دهد. به هر حال دسته کوهستان به اجرای برنامه‌های اضافی منطقه‌شناسی در نواحی شرقی مازندران پرداخت که خارج از برنامه پیش‌بینی شده بود و در اوائل بهمن این کار نیز به پایان رسیده بود و دیگر ادامه حرکت به شکل قبل برای دسته کوهستان امکان نداشت. یا می‌بایست به شهر باز گردند، یا برنامه عملیاتی را آغاز کنند. (لازم به تذکر است که تا این تاریخ، دسته کوهستان با امکانات محدود درون گروهی، به نه نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جست‌وجوهای چند شبانه روزه افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید.)

و دسته کوهستان در دو برنامه دو ماهه و یک ماه و نیمه، از دره چالوس تا منطقه خلخال (شرق مازندران)^۲ و از دره چالوس تا منطقه رامیان واقع در شرق مازندران^۳ را شناسایی کرده و اینک آماده عمل بودند. روحیه عالی داشتند و به صورت مردان جنگل، محکم و مقاوم و با تجربه شده بودند.

دلیل ما خصلت تبلیغی مبارزه مسلحانه در آغاز کار بود. ما معتقد بودیم که کار در شهر و روستا در صورت امکان باید شروع شود. البته به تقدیم عملیات در شهر معتقد بودیم ولی این تقدیم از نظر ما فقط جنبه تاکتیکی داشت و به منظور آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تأثیرپذیری بیشتر از عمل کوه بود. در حالی که این تقدیم زمانی، از نظرگاه رفقای گروه احمدزاده جنبه استراتژیک داشت. به هر حال تماس دو گروه در سراسر پاییز ۴۹ بیشتر به بحث‌های تئوریک گذشت. دسته کوهستان همچنان به سمت غرب پیش می‌رفت ولی در شهر هنوز دو گروه فوق به توافق نرسیده بودند.

گروه احمدزاده سازماندهی کار کوه را عملی نمی‌دانست و معتقد بود که تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری می‌توان کار کوه را سازمان داد. و به راستی امکانات آن‌ها هم اجازه اقدام منظمی را در این زمینه نمی‌داد و ذخائر تجربی بسیار کمی در این زمینه داشتند و از طرفی امکانات ما و مهم‌تر از همه، از حرکت عملی ما در این مورد بی‌اطلاع گذاشته شده بودند. ما می‌خواستیم پس از توافق تئوریک امکانات را مطرح کنیم. ولی ملاحظه‌کاری‌های اطلاعاتی موجب طولانی شدن بحث‌ها و عدم وصول به نتیجه قاطع و نهایی شده بود.

فرماندهی دسته کوهستان -رفیق صفائی- که اینک آماده اجرای طرح‌های پیش‌بینی شده بود، پیشنهاد شروع عملیات را می‌داد. بالاخص او بر امکانات سربازگیری از طریق گروه احمدزاده حساب می‌کرد و به علاوه این گروه، امکان ایجاد کارهایی را در شهرهای مازندران دارا بود که می‌توانست قسمت مهمی از مسائل دسته کوهستان را حل کند. لذا مرتباً فشار می‌آورد که زودتر با این گروه به توافق عملی برسیم. بالاخره در اوائل زمستان ۴۹ این مهم حاصل شد و توانستیم بر سر این موضوع که کار در کوه را هم اکنون باید سازمان داد به توافق برسیم. ولی گروه احمدزاده شروع عملیات در کوه را وابسته به شروع عملیات در شهر می‌کرد و معتقد بود که دسته کوهستان باید منتظر سازماندهی کادرهای شهری و آمادگی آن‌ها برای عمل بماند. ولی ما به هم زمانی معتقد بودیم، زیرا دسته کوهستان آماده اجرای طرح پیش‌بینی شده بود، و اگر عمل را طبق نقشه قبلی شروع نمی‌کرد با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شد. این دشواری‌ها عمدتاً عبارت بودند از:

^۲ - خلخال در غرب کوه‌های طالش و مرکز آن در هفتاد و دو کیلومتری جنوب اردبیل است. ظاهراً عبارت باید «منتهی‌الیه غربی گیلان» باشد.

^۳ - این نیز باید «شمال گرگان» باشد.

در تاریخ ۱۶ بهمن در جنگل‌های جنوبی سیاهکل با رفقای دسته کوهستان تماس گرفتیم و ضربه‌های وارده را به اطلاع آن‌ها رساندیم. نه ما و نه آن‌ها هنوز از دستگیری رفیقی که در کوهپایه‌های سیاهکل معلم بود - رفیق نیری^۵ و محل انبارک آذوقه در آن منطقه را می‌دانست مطلع نبودیم. البته این رفیق اطلاع نداشت که دسته کوهستان در آن موقع در سیاهکل موضع گرفته است. لذا مطرح کردیم که او به زودی دستگیر خواهد شد. بنابر این رفقای کوه تصمیم گرفتند یکی از افراد خود را نزد او بفرستند و فرارش بدهند.

در روز ۱۹ بهمن که برای حمله به پاسگاه ژاندارمری انتخاب شده بود رفیق هادی بندهخدا^۶ از کوه پایین آمد تا در دهکده شاغوزلات معلم جوان ده رفیق نیری را ببیند و از خطری که او را تهدید می‌کند مطلعش کند و فرارش بدهد، غافل از آن که ضربه از شهر به آن جا هم سرایت کرده است و ژاندارمری خانه نیری را در محاصره دارد. به هر حال، رفیق هادی بندهخدا در دهکده شاغوزلات، پس از یک درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می‌شود. رفقای که در ارتفاعات بودند با صدای تیراندازی از واقعه مطلع می‌شوند و قرار می‌شود طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهایی رفیق زندانی را فراهم آورند.

در شامگاه ۱۹ بهمن آن‌ها از موضع خود خارج شدند و پس از تصاحب یک اتوبوس کوچک در جاده سیاهکل-لونک به سیاهکل حمله کردند. هدف اصلی پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی سلاح‌های پاسگاه که عبارت از ۹ قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود تصاحب گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب‌نشینی کردند (ضمناً رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس پاسگاه به رشت برده شده بود).

از ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند ۴۹ فاصله‌ای بود که دسته کوهستان مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار

به هر حال فرماندهی کوه اعلام داشت که در نیمه دوم بهمن عملیات را علیرغم آمادگی عناصر شهری آغاز خواهد کرد. در داخل گروه ما هنوز طرح‌های عملیاتی شهری به طور کامل تنظیم نشده بود ولی برای اجرای ضربه‌های تبلیغاتی طرح‌های آماده‌ای داشتیم. در نیمه اول دی ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به همین دلیل وظایف گروه‌هایش به دیگران داده شده بود و به عللی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید.

این رفیق غفور حسن‌پور بود و اطلاعات وسیعی نسبت به افراد گروه کوچک ما داشت. پس از بیست روز شکنجه که بالاخره منجر به شهادت او شد^۷ اعترافاتی کرد. این اعترافات سرنخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آن‌ها که انتظار فاش شدن اسرار را نداشتند (کاملاً تصور می‌شد که چون رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیت‌های گروه دستگیر نشده موردی ندارد که مسائل مربوط به گروه را مطرح کند، که این اشتباهی بزرگ بود و لازم بود رفقای که به هر نحو در معرض خطر قرار داشتند سریعاً مخفی می‌شدند) در شهر غافلگیر و دستگیر شدند.

به هر حال انتظار بیش از حد و عدم یک سازمان محکم زیرزمینی شهری در آن موقع، در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خود را به بار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت به گروه ما شروع شد. در فاصله ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان و پنج نفر در تهران بازداشت گردیدند. به طوری که از کل کادرهای شهری گروه جنگل فقط پنج نفر باقی ماندند و شبکه شهری ما از هم پاشید. در این زمان دسته کوهستان که با یک عنصر شایسته از گروه احمدزاده به نام رفیق فرهودی تقویت شده بود و تعدادشان به نه نفر رسیده بود، از منطقه شرقی مازنداران از طریق جاده اتومبیل‌رو به منطقه سیاهکل منتقل شده بودند و در ارتفاعات جنوبی سیاهکل - کوهستان‌های دیلم- مستقر شده آماده عملیات بودند.

^۴ - مادر رفیق غفور حسن‌پور هنگامی که خبر تیرباران فرزندش را به او رساندند چنین گفت: انقلاب ایران همچون درخت تناوری است که ریشه‌های قطوری در دل خاک وطن دارد. پسر من و نظایر پسر من تنها شاخه‌های این درخت هستند و دشمن تنها می‌تواند شاخه‌های این درخت را بزند اما ریشه همچنان پا برجاست و با زدن هر شاخه، شاخه‌های بسیار خواهد روید. پس من از مرگ فرزندم دلگیر نیستم، امید من به شاخه‌های جدید است.

^۵ - رفیق ایرج نیری در زیر شکنجه شدید محل انبار آذوقه در قله کاکوه سیاهکل را گفت و بعدها در دادگاه به حبس ابد محکوم شد.

^۶ - رفیق هادی بندهخدا که پس از دستگیری به وسیله ارتش ضدحلقی شاه در زندان همراه با ۱۲ رفیق دیگر تیرباران شد.

مسلماً پس از دست زدن به عمل و جذب تجارب حاصل از عمل و استحاله چریکی گروه، عامل زمان دیگر نقش منفی نخواهد داشت بلکه از آنجا که آینده از آن انقلابیون است زمان به عاملی مثبت بدل می‌گردد.

به نظر من عواملی که دست به دست هم داده و موجبات نابودی کامل دسته کوه را فراهم آورد عمدتاً خطاهای تاکتیکی بود ولی از لحاظ سیاسی نظامی، فرماندهی، دسته کوهستان مرتکب یک اشتباه بزرگ استراتژیک شد که ذیلاً بدان می‌پردازیم. علل تاکتیکی شکست دسته کوه عبارت بود از:

- ۱ - تأخیر در شروع عملیات.
 - ۲ - فقدان یک سازمان زیرزمینی محکم با کادرهای مخفی در شهر.
 - ۳ - فقدان یک سیستم ضداطلاعاتی دقیق و حساب شده.
 - ۴ - عدم هماهنگی گروه‌های دیگر، از لحاظ عمل و نظر، با گروه جنگل.
 - ۵ - عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث. به طوری که چهار نفرشان توسط روستاییان ناآگاه دستگیر شدند و این رقفاً به خاطر طرز تفکر ذهنی خود و به خاطر این که مبادا یک روستایی آسیب ببیند با آن‌ها رفتار خشن و نظامی نکردند. آن‌ها فکر می‌کردند که به هیچ وجه به هیچ روستایی در هیچ شرایطی نباید آسیبی برسد. لذا وقتی دهقانان درصدد دستگیری آنان برآمدند مسلحانه اقدام نکردند. آن‌ها از این اصل که خود بدان آگاهی داشتند غافل شدند که: در مرحله ابتدائی جنگ چریکی، نیات سیاسی دسته کوچک چریکی بر روستاییان روشن نیست و آن‌ها برطبق روابط جاری عمل می‌کنند.
- نشان دادن قاطعیت چریکی است که ضامن حفظ و بقای چریک است نه ملایمت و ملاطفت او. در اوائل، ملایمت به حساب ضعف گذاشته می‌شود. چریک باید قدرت تمام و خشونت کامل موجودیت خودش را اثبات کند. آن گاه باید با استفاده از این قدرت برنامه‌هایی به سود دهقانان و به زیان دشمنان آن‌ها انجام دهد. تنها به این صورت است که دهقانان به قدرت و نیت چریک پی می‌برند و از او حمایت می‌کنند.
- اما علت اصلی شکست دسته کوهستان چیز دیگری بود، زیرا دسته کوهستان می‌بایست متکی به خود باشد و بدون تکیه بر شهر با تدارکاتی که از قبل فراهم شده به حرکت و مبارزه خود ادامه دهد. این

گرفت. آن‌ها دلیرانه نبرد کردند و بیش از ۶۰ نفر افسر و درجه‌دار و سرباز دشمن را از پای در آوردند.

۲

برای همه این سئوال پیش آمده است که «چرا دسته کوهستان به این سرعت متلاشی گردید؟»

هر کس به نوعی این شکست را توجیه و تحلیل کرده است، ولی بسیاری مسائل برای کسانی که این شکست را مورد بحث قرار داده‌اند روشن نبوده است. در این جا کوشش می‌شود علل اصلی و فرعی شکست مورد بررسی قرار گیرد، ولی قبلاً لازم می‌دانم مسائلی را عنوان کنم.

گروه با توجه به این موضوع که ممکن است در هر لحظه از عمل نابود شود کار خود را آغاز کرد. ما بیشترین کوشش را برای مخفی ماندن فعالیت‌ها گمان کرده بودیم. آیا به راستی در این کار موفق شدیم؟ رفقای ما چند ماه در کوهستان‌ها و جنگل‌ها بدون گذاشتن کوچکترین رد پایی به شناسایی پرداختند و کادرهای شهری و ارتباطی ما نیازمندی‌های تدارکاتی آن‌ها را تأمین می‌کردند ولی عمر فعالیت‌های قبل از عمل باید محدود باشد. ما خود این را نیک می‌دانستیم و قبلاً یک بار تجربه هم کرده بودیم. (در این جا تضادی مطرح است. تضاد بین مدت زمان تدارک و کیفیت تدارک). یک گروه باید از طرفی برای شروع به عمل دست به تدارکاتی بزند که بدون آن‌ها نمی‌تواند عمل کند و طبعاً هر قدر این تدارکات بهتر صورت گیرد موفقیت عمل بیشتر است و از طرفی باید این کار را در مدت زمان محدودی انجام دهد. زیرا زمان تدارک، برای گروه‌های ابتدائی بی‌تجربه، خود یک عامل منفی است؛ چرا که زمان به دستگاه‌های پلیسی امکان ردیابی و وارد ساختن ضربه را به گروه یا تیم بی‌تجربه می‌دهد. ما این تضاد را درک می‌کردیم ولی هیچ معادله‌ای در دست نداشتیم که بر طبق آن زمان شروع عمل را تعیین کنیم.

لذا تمایل به شروع عمل با امکانات بیشتر، ما را از دست زدن به عمل در رأس موقعی که از قبل پیش‌بینی کرده بودیم بازداشت و همین باعث شد که زمان به سود دشمن و به زیان ما کار کند و ما در شهر ضربه بخوریم پیش از آن که دست به عمل زده باشیم. باید خاطر نشان کنیم که عامل زمان، فقط قبل از شروع عمل برای گروه یا تیم یک عامل منفی محسوب می‌شود؛ زیرا که گروه یا تیم هیچ تجربه عینی از برخورد با دشمن ندارد. ولی

را شدیداً کنترل می‌کردند و منطقه را به محاصره در آورده بودند و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل به سمت منطقه به حرکت در آمده بود.

بدین ترتیب بود که دسته کوهستان پس از حمله به پادگان سیاهکل به ارتفاعات جنوبی عقب‌نشینی کرد و طبق برنامه شروع به شناسایی و گشت زنی کرد. طبعاً آذوقه ۲۰ روزه را باید از انبارک آذوقه واقع در قله کاکوه که با کمک نیری، معلم روستایی دستگیر شده، ایجاد شده بود- تأمین می‌کردند.

به طوری که اکنون می‌دانیم، نیری دستگیر شده و تحت شکنجه محل انبار را به دشمن گفته بود و دشمن عمده نیروی خود را در حوالی کاکوه بسیج کرده با استفاده از همه نوع تجهیزات، بالاخص هلی‌کوپتر، چهار نفر از رفقای کوه را که به منظور برداشت آذوقه به محل آمده بودند به محاصره در آورده بود. موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود. به علت زمستان، درختان جنگلی برگ نداشتند و از نظر نظامی، این یک عامل منفی برای چریک محسوب می‌شد و امکان استفاده از هلی‌کوپتر را به دشمن می‌داد.

فدائیان کوهستان مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آن‌گاه که مهمات‌شان به پایان رسید، دو نفرشان با دست زدن به عمل فدائی، با انفجار نارنجک، خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود کردند و دو نفر دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن در آمدند. یکی از افراد توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد، در ۸ اسفند، در حوالی یک روستا به طور نیمه‌جان یافته شد. بدین ترتیب از دسته ۹ نفری کوهستان، ۷ نفر به اسارت دشمن در آمدند و ۲ تن در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع، از افراد گروه ۲۲ نفری جنگل در کوه و شهر، جمعاً ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این ۱۷ نفر، ۱۳ نفر در تاریخ ۲۷ اسفند ۴۹ توسط عوامل امپریالیسم در ایران تیرباران شدند و فقط ۵ تن از گروه جنگل زنده و آزاد ماندند. این عده در تاریخ ۱۸ فروردین ۵۰ به انتقام اعدام رفقای خود رئیس اداره دادرسی ارتش رژیم -سپهبد فرسیو- را در یک محکمه انقلابی محاکمه و او را به مرگ محکوم کردند و حکم اعدام را در سحرگاه همان روز در مورد او به اجرا در آوردند.

علت اساسی «تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه» بود. افراد دسته کوهستان در هفته‌های آخر برنامه شناسایی خود، در مباحثات خویش به این نتیجه رسیده بودند که «عملیات باید طوری تنظیم شود که بر منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد».

بدین ترتیب «تئوری تأثیرات منطقه‌ای عملیات» جای «تئوری تأثیرات سراسری عملیات» را می‌گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه، پس از اولین ضربه، دیگر نمی‌بایست به سرعت منطقه را ترک می‌کردند، بلکه می‌بایست در منطقه می‌ماندند و به شناسایی دقیق تاکتیکی می‌پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذاشته خلق منطقه را به مبارزه بکشاند. انعکاس عمل این تغییر در برنامه استراتژیک بدین صورت بود که رفقا با فراموش کردن اصل اساسی «حرکت مداوم» در منطقه باقی ماندند و قرار گذاشتند که مدت ۳۰ روز از منطقه شناسایی تاکتیکی نمایند و سپس منطقه را به سمت شرقی ترک کنند. با استفاده از انبارهای آذوقه، بدون گذاشتن رد پا، از منطقه دور شوند و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر، مجدداً به منطقه سیاهکل-دیلمان بازگشته با اتکاء به شناسایی تاکتیکی ۲۰ روزه، یک سری عملیات به منظور تأثیر بخشی در منطقه لاهیجان انجام دهند. البته آمادگی منطقه لاهیجان به علت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یک طرف و خلق از طرف دیگر، شرایط مناسبی را ارائه می‌کرد.

از طرفی فرماندهی دسته کوهستان هیچ‌گاه پیش‌بینی نمی‌کرد که دشمن چنین نیروی عظیمی را برای نابودی دسته کوچک ۸ نفری کوه گسیل دارد. فرماندهی دسته کوه، در نهایت انتظار داشت که نیروهای گروهان ژاندارمری لاهیجان در مرحله اول به میدان فرستاده شوند و هرگز تصور نمی‌کرد که هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیروهای پلیس و ارتش در منطقه بسیج شوند و با استفاده از ده‌ها هلی‌کوپتر به جست‌وجو پردازند. در حالی که عملاً چنین شد و سپهبد اویسی - فرمانده ژاندارمری کل- شخصاً در سیاهکل ستاد عملیات تشکیل داده عملیات را رهبری می‌کرد.

غلامرضا - برادر شاه - هم برای بازرسی و سرکشی به سیاهکل اعزام شده بود. افراد هنگ ژاندارمری گیلان تمام خطوط مواصلاتی منطقه